



## دگرگونی در علم امکان پذیر است/ پاسخ آیت الله سبحانی به دکتر داوری

آیت الله سبحانی در پاسخی به رضا داوری اردکانی گفت: مقصود مدافعان علوم انسانی اسلامی پالایش علوم انسانی است نه ایجاد علم جدید. علم عوض نمی شود، اما دگرگونی در آن امکان پذیر است.

آیت الله سبحانی در پاسخی به رضا داوری اردکانی گفت: مقصود مدافعان علوم انسانی اسلامی پالایش علوم انسانی است نه ایجاد علم جدید. علم عوض نمی شود، اما دگرگونی در آن امکان پذیر است.

به گزارش خبرنگار مهر، محمد محمدرضایی، استاد فلسفه دین دانشگاه تهران و رئیس کارگروه تخصصی فلسفه دین و کلام جدید شورای تحول علوم انسانی در یادداشتی پاسخ آیت الله العظمی سبحانی به نامه اخیر دکتر رضا داوری اردکانی درباره علم دینی را تحریر کرده که در ادامه می خوانید؛

### اشاره

محضر استاد محترم و مرجع عالی قدر حضرت آیت الله جعفر سبحانی (دامت برکاته)، طبق معمول مشرف شدم و از نامه استاد عزیز و ارجمندم جناب آقای دکتر رضا داوری اردکانی (دام عزه) به دبیرخانه هم اندیشی اسلامی، استفسار نمودم. معلوم شد که معظم له در جریان مطالب نامه قرار داشتند.

از حضرت ایشان خواهش نمودم که در صورت صلاحدید، نظرات خود را در این باره اعلام نمایند. ایشان با این پیشنهاد موافقت نموده و مطالب خود را به اینجانب عرضه داشتند. باز از معظم له درخواست اجازت نمودم که برای استفاده بیشتر جامعه علمی آن مطالب را با تحریر و قلم خود به سمع دانش پژوهان و عالمان و دانشجویان و طلاب محترم برسانم که باز با این پیشنهاد نیز موافقت نمودند که از این باب صمیمانه تشکر و قدردانی می نمایم.

(لازم به ذکر است که اینجانب (محمد محمدرضایی) سالیان متمادی از محضر استاد محترم جناب آقای دکتر رضا داوری بهره برده ام که به رسم ادب و سنت اسلامی مان تکریم و احترام ایشان بر ما واجب است).

در ابتدا خلاصه محتویات نامه استاد ارجمند جناب آقای دکتر داوری اردکانی ارائه و سپس نظرات استاد گرانقدر حضرت آیت الله العظمی سبحانی منعکس می شود.

### خلاصه دیدگاه های آقای دکتر داوری

۱. جناب آقای دکتر داوری ریاست محترم فرهنگستان علوم و عضو شورای انقلاب فرهنگی به دبیرخانه هم اندیشی اسلامی جهت ایراد سخنرانی دعوت شده بودند که در پاسخ به دعوت چنین می فرمایند:

«از دعوتی که فرموده بودید تشکر می کنم، متأسفانه من توفیق شرکت در نشست علمی علم دینی و علوم انسانی اسلامی را ندارم کسی را هم نمی توانم به عنوان نماینده معرفی کنم. این بحث چنان که توجه دارید ۳۰ سال است که به نتیجه نرسیده است و به نظر نمی رسد که در آینده نیز به نتیجه برسد».

سپس یادآور می شوند: «وقتی مطلب سیاسی با مسأله علمی خلط شود هر چه بکوشند به نتیجه نمی رسند. علم ماهیتی متفاوت با دین دارد به این جهت آن را به صفت دینی نمی توان متصف کرد و به عبارت دیگر وصف دینی نمی تواند صفت ذاتی علم باشد».

آنگاه می افزایند: «هیچ علمی را با ملاک بیرون از آن نمی توان سنجید، چنانچه حکم در باب فقه و حدیث با ملاک و میزان متدلوزی علم جدید اعتبار و وجهی ندارد».

البته دین و دینداران می توانند نسبت به مسائل همه علوم و بخصوص علوم معروف به علوم انسانی و اجتماعی نظر انتقادی داشته باشند و سپس از مطالعه و آشنایی کافی که البته به آسانی حاصل نمی شود در مباحث آن علوم چون و چرا کنند. اما این چون و چرا در نقد علم است نه این که علم تازه باشد».

سپس درباره فعالیت های غربیان درباره علوم انسانی چنین می نویسند: «در ۳۰۰ سال اخیر در غرب علوم اقتصاد و تاریخ و حقوق و جامعه شناسی و مردم شناسی و... به وجود آمده و تحقیقات عظیمی در مسائل آن علوم صورت گرفته است که بی اطلاع وسیع و دقیق از آنها و بدون نقد و تحقیق نمی توان درباره آنها حکم کرد و مثلاً تصمیم گرفت که علم دیگری جانشین آنها شود»؛

در آخر نامه ایشان توصیه می نمایند که: «علم یک طرح مهندسی ساختنی نیست بلکه یافتنی است. من حرف دیگری ندارم و چیزی دیگر نمی توانم بگویم جز این که خوب است که اگر می توانیم به جای بحث در علوم اجتماعی اسلامی در باب شرایط امکان تجدید عهد دینی و بنای یک جامعه اسلامی بپندیشیم و در این راه به لطف پروردگار علیم امیدوار باشیم»؛

این عصاره نامه ای است که استاد محترم جناب آقای دکتر داوری اردکانی که در روزنامه اطلاعات، مورخ چهارشنبه ۲ اسفند ۱۳۹۶، ص ۳ مرقوم فرموده اند و چاپ شده است.

دیدگاه های آیت الله سبحانی

استاد محترم حضرت آیت الله سبحانی با تکریم و احترام خاصی که نسبت به جناب آقای دکتر رضا داوری اردکانی اظهار داشتند، نقطه نظرات خود را چنین اعلام نمودند: مسلماً از تقابل دو اندیشه بسان تقابل سیم مثبت و منفی، روشنایی حاصل می شود. در ابتدا به صورت روشن پاسخ های کوتاهی به سخنان ایشان ارائه نمودند:

۱. این که می فرمایند: سی سال است که به نتیجه نرسیده است و به نظر نمی رسد که در آینده نیز به نتیجه برسد، در این جا می توان چنین سؤال کرد: چرا در این سی سال به نتیجه نرسیده است، آیا نارسایی در قابل یعنی علوم انسانی در قالب اسلامی شدن است؟ یا ایراد در متولیان امور است که به دلایلی علاقه به این موضوع ندارند و می خواهند همان روش سابق ادامه یابد؟ طبعاً دومی است، چون در این مدت کار اساسی صورت نگرفته است تا بگویم اشکال در ماده بحث است. اما این که اگر به صورت جدی به موضوع اسلامی شدن علوم انسانی پرداخته شود، نیز به نتیجه نمی رسد این نوعی غیب گویی است که از شأن ما نیست، مگر رنگ حدس به خود بگیرد.

۲. این که می فرمایند: «وقتی مسأله سیاسی با علمی خلط شود، هر چه بکوشند به نتیجه نمی رسد»؛ در این مورد می توان چنین گفت: این داوری نیز از نظر موضوع، منتفی است، مطلب سیاسی نیست بلکه مکتبی و علمی است. مدافعان اسلامی شدن علوم انسانی می خواهند به این آیه شریفه: (وَقَالَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ) تجسم بخشند و این ایده سیاسی نبوده بلکه نوعی عمل به وظیفه است.

۳. این که می فرمایند: «علم ماهیتی متفاوت با دین دارد و به این جهت نمی توان آن را به صفت دینی توصیف کرد»؛ در این باره باید گفت: این گزاره کلی نیست زیرا علوم بر دو قسم است:

الف. علوم تکوینی و بیرون از اندیشه انسانی که قوانین آن به دست آفریدگار تنظیم شده است و تابع اندیشه و نظر کسی نیست. مسلماً این نوع علوم به دینی توصیف نمی شوند، البته به الحاد نیز توصیف نمی شود و از هر دو قید آزاد است. فیزیک، اسلامی و غیر اسلامی ندارد. کیهان شناسی باید از طریق خاص شناخته شود. در این مورد شناخت مسلمان و غیر مسلمان یکسان است. این قانون که سه زاویه مثلث، مساوی با دو قائمه است، تبعیض پذیر نیست. قانون جاذبه نیوتن (که می گوید: نیروی جاذبه بین دو جسم ارتباط مستقیم با جرم آن دو دارد، یعنی هر چه جرم آنها بیشتر باشد نیروی جاذبه بین آن دو بیشتر است این قانون هم چنین می گوید که نیروی جاذبه میان دو جسم ارتباط وارون با فاصله دو جسم به توان دو دارد)، قانون عمومی است و همه باید به نحوی که علم گفته پذیرند مگر آن که خلاف آن ظاهر شود. بنابراین درباره این علوم بحث اسلامی و غیر اسلامی خارج از موضوع بحث است.

ضمناً توجه شود این که می گوئیم رنگ و بوی دینی ندارد، مقصود شناخت قوانین حاکم بر درون طبیعت است نه وابستگی طبیعت به مقام دیگر که خارج از بحث است. مسلماً در این جا طرز تفکر الهی با مادی متفاوت است.

ب. علوم اعتباری که می توان آن را از دو منظر مطالعه کرد؛ گاهی از نظر الهی و گاهی از منظر مادی گرایی. این بخش از دانش ها می تواند رنگ دینی داشته باشد زیرا موضوع این علوم انسان است و دیدگاه الهی و مادی درباره آن کاملاً متفاوت است.

توضیح این که موضوع علوم انسانی خود انسان است و انسان از دو منظر محکوم به یک رشته قوانین و احکام است. از آنجا که توصیف انسان از دو منظر کاملاً متفاوت است، طبعاً اندیشه های الهی درباره او با دگراندیشان نیز متفاوت خواهد بود. انسان از نظر الهی وابسته به عالم بالا است و موجود گسسته از عالم دیگر نیست و از نظر غایت و غرض نیز برای هدفی آفریده شده است.

ولی موضوع در تفکر مادی به گونه ای دیگر است. او انسان را بریده از عالم بالا می داند و عملاً او را مخلوق قوانین طبیعی لحاظ می کند (هر چند ممکن است برخی اعتقاداً به گونه ای دیگر باشند) و هیچ نوع غرضی و غایتی برای آفرینش قائل نیستند.

ما فعلاً کار با صحت و سقم یکی از دو منظر نداریم ولی مسلماً علوم انسانی که بر پایه نظر اول تنظیم می گردد، قطعاً باید با آن اندیشه هایی که طبق منظر دوم تألیف می شود، تفاوت پیدا کند.

به عبارتی دیگر ما نمی خواهیم علمی را دینی کنیم، علم، علم است ولی اگر موضوع از منظر الهی مورد بررسی قرار گرفت، طبعاً آثار و عوارض آن رنگ دینی به خود می گیرد و لذا مدیریت، اقتصاد و علوم اجتماعی که مبنی بر این چنین انسانی است بالطبع دینی خواهد شد. در حالی که در مکتب دیگر همین موضوعات حالتی دیگر پیدا می کند.

برای روشن شدن موضوع یادآور می شویم پایه گذاران علوم انسانی در غرب غالباً انسان های مادی گرا بودند و بر همین اساس، علوم را پایه گذاری کرده اند و اینک چند گواه روشن:

اگوست کنت (۱۷۹۸-۱۸۵۷) فیلسوف و جامعه شناسی فرانسوی که معمولاً او را بنیان گذار جامعه شناسی می دانند، تحت تأثیر یک بعدی ابزار شناخت قرار گرفته و جز به تجربه به ابزار دیگری معتقد نیست و لذا می گوید: شناخت جهان تنها به روش علمی (البته از نظر او مشاهده و آزمایش) امکان پذیر است و از این جهت هر نوع موجودی که دور از این روش باشد شناخت آن امکان پذیر نیست.

در واقع او می خواهد بگوید ادیان الهی و آنچه در این ادیان است جنبه علمی ندارند و قابل شناخت نیستند. در نتیجه از دایره شناخت بشر خارج هستند. در حالی که اگوست کنت از یک اصل فلسفی غفلت کرده که تجربه حق اثبات دارد و حق نفی ندارد، ندیدن روح زیر چاقوی جراح دلیل بر نبودن آن نیست. هر نوع علوم انسانی که از این منظر تدوین شود مسلماً آثار خاصی دارد که در جامعه دینی قابل پذیرش نخواهد بود.

او کسی است که دوران تفکر انسان را به سه دوره تقسیم می کنند: ۱. ربانی، ۲. فلسفی، ۳. تجربی.

او همچنین یادآور می شود که زمان دو دوران اولی (ربانی و فلسفی) سپری شده و فقط باید به تجربه تأکید نمود. مسلماً با این طرز تفکر مدیریت و اقتصاد و علوم اجتماعی و حتی اخلاق با آنچه جامعه دینی اعتقاد دارد مختلف است.

بنابراین عزیزانی که هم دینی دارند و خود را در مقابل، خدای متعال مسئول می دانند، علاقمندند که این علوم را با ملاک های خود آن علم نه از منظر تنگ تجربه، بازسازی کنند تا در دانشگاه ها ملاک عمل قرار گیرد.

اما همه ما می دانیم که هیچ جامعه ای از اقتصاد و یا علم اقتصاد بی نیاز نیست. اما دیدگاه اسلام در مورد اقتصاد با دیدگاه غربیان تفاوت فاحشی دارد. در آیین اسلام اقتصاد وسیله است نه هدف و به اصطلاح «ما ينظر به» است و نه «ما ينظر فيه». لذا گردآوری ثروت در اقتصاد اسلامی باید از طریق مشروع باشد. درآمدهایی که از طریق ربا، احتکار، و خدای ناکرده از طریق اعمال نامشروع به دست می آیند فاقد ارزش هستند. در حالی که در اقتصاد غربی محدودیت بسیار کم و فقط اموال مسروقه و حداکثر درآمد از طریق مواد مخدر ممنوع است.

اکنون سؤال می شود که در دانشگاه های ما کدام اقتصاد باید تدریس شود؟ پاسخ روشن است که روش دوم با اصول ما سازگار نیست. مقصود مدافعان علوم انسانی اسلامی چنین پالایشی است نه ایجاد علم جدید. علم عوض نمی شود، اما دگرگونی در آن امکان پذیر است. امروز رباخواری در غرب یک درآمد رسمی است و بانک های بزرگ از این راه درآمدهای هنگفتی به جیب می زنند و عملاً منطق جاهلیت را زمزمه می کنند: (إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا)، در حالی که در اقتصاد اسلامی (وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا) است.

مسئله علم اقتصاد در کشورهای سوسیالیستی با آنچه در کشورهای سرمایه داری است تفاوت روشن دارد. هر کشوری طبق اصول خود این علم را تعدیل می کند. اگر کشور اسلامی دست به این کار زد نباید گفت این علم غربی است و باید به همان متد تدریس شود.

از این بیان همچنین روشن می شود که مدیریت ها در هر کشوری تابع قانون و اصول اساسی خودش می باشد. اسلام که در مسائل مدیریت بهترین اصول را داراست نمی توان آنها را نادیده گرفت و مدیریت غربی را بدون پالایش در محافل دانشگاهی عیناً تدریس نمود.

همچنین هیچ ملتی نمی تواند بدون اصول اخلاقی زندگی کند و همه ما نیک می دانیم که بین اخلاق در حوزه اسلام با اخلاق در برخی از مکاتب غربی تفاوت آشکار است.

به طور قطع در اخلاق اسلامی قیود و حدودی هست که عقل عملی آن را ایجاب می کند. اما در غرب، برخی از متفکران معاشرت های دو جنس مخالف را کاملاً مشروع لحاظ می کنند به شرطی که به تجاوز جنسی نرسد و فرزند نامشروع به بار نیاورند، حال این مرزبندی، امکان پذیر است یا نه فعلاً در این باره سخن نمی گوئیم در حالی که در اسلام مسأله به گونه ای دیگر است، آیات سوره مبارکه نور، حدود معاشرت را روشن کرده است و آیا دانشمندان اسلامی نباید بر اساس معیارهای اخلاقی اسلامی نظریه پردازی کنند؟

بالآخره باید یکی از این سه ضلع را انتخاب کرد: ۱. دانشگاه های ما قید تدریس این علوم انسانی با میانی مادی گری را بزنند و اصولاً از چرخه تدریس حذف شوند. ۲. دانشگاه های ما این علوم را به نحو غربی بدون نظریه پردازی اسلامی و نقد و انتقادی بر آن تدریس کنند. ۳. دانشگاه های ما این علوم را همراه با نظریه پردازی های اسلامی تدریس کنند و به اصطلاح به تحریر این علوم بپردازند و در حقیقت کاری کنند که خواجه که به نام تحریر اقلیدس انجام داد، (البته نام واقعی کتاب «تحریر اصول المهندسة والحساب» است هر چند به نام تحریر اقلیدس بوده است).

جان کلام آن که معنای علوم انسانی اسلامی آن است که ۱. موضوع این علوم انسانی که انسان است، بر خلاف نظریات دانشمندان غربی بریده از مبدأ و غایت الهی نباشد. ۲. با روش صرفاً تجربی، به انکار و بحث و بررسی در حوزه الهیات و مابعدالطبیعه نپردازیم که از توان روش تجربی خارج است، ۳. اهداف و غایت انسان را کمال و فضایل الهی و اخلاقی و حیات جاودانه بدانیم نه صرفاً لذت طلبی و سودطلبی در این دنیای مادی.

طبعاً وقتی دیدگاه ما نسبت به آفرینش انسان و غایت و هدف از خلقت او عوض شود، نظریات این حوزه نیز دگرگون خواهد شد و این است معنای علوم انسانی اسلامی.

۴. کلمه زیبایی که آقای دکتر داوری فرمودند بسیار ارزشمند است (هیچ علمی را با ملاک بیرون از آن نمی توان سنجید) این یک مسأله ای است که در حوزه علمیه هم مطرح است.

مرحوم آیت الله بروجردی(رحمه الله)(۱۲۹۲-۱۳۸۰ه.ق) در درس اصول می فرمودند: اصول ما تکامل پیدا نکرده بلکه تورم به آن راه یافته است. مرحوم طباطبایی(۱۳۲۱-۱۴۰۲ه.ق) که قهرمان تفکیک علوم تکوینی از اعتباری بود می فرمود از زمانی که قوانین فلسفی که بر تکوین تکیه می کند به علوم اعتباری مانند اصول راه یافت علم را از مجرای خود بیرون برد.

بنابراین جمعی از اساتید دانشگاه که به نام شورای تحول علوم انسانی دور هم گرد آمده اند، نمی خواهند علوم انسانی را با ملاک بیرون از آن بسنجند بلکه با ملاک های خود آن علم اما در یک چارچوب معین و آن این که انسان مخلوق خداست و حیات جاودانه دارد و اعمالش تحت حساب و کتاب است و زندگی او در روز رستاخیز مورد بازخواست می شود، علوم انسانی را مورد تدوین قرار دهند.

۵. این که در پایان می فرمایند: «خوب است که اگر می توانیم به جای بحث در علوم اجتماعی و انسانی درباره شرایط امکان تجربه عهد دینی و بنای یک جامعه اسلامی بیندیشیم» کلام ارزشمند است ولی مانع نیست که اندیشمندان به صورت تقسیم کار درباره هر دو موضوع تلاش کنند و کشورهای اسلامی را از وابستگی به افکار غربیان رهایی بخشند.

در اینجا باید رفع توهم شود، هدف علوم انسانی اسلامی این نیست که فرآورده های علمی غربیان را نادیده بگیریم یا

به دور کشور دیواری بکشیم و از ورود این افکار جلوگیری کنیم، این یک توهمی است که برخی دارند که بر خلاف گفتار پیامبر گرامی اسلامی(ص) است که می فرمایند: «اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَكُلُوا بِالصَّيْنِ»؛ بلکه مقصود آن است که با همان مبانی خاص آن علم و با توجه به اصول مسلم و صحیح در علم مدیریت و اقتصاد و علوم اجتماعی نظریه پردازی کنیم. چه بسا ممکن است در پاره ای از مسائل وحدت نظر داشته باشیم در برخی دیگر از هم جدا باشیم.

اینجانب در پایان از هر دو استاد گرامی تقدیر و تشکر می نمایم.

با احترام

محمد محمدرضایی

استاد فلسفه دین دانشگاه تهران و رئیس کارگروه

تخصصی فلسفه دین و کلام جدید شورای تحول علوم انسانی

۵ اسفند ۱۳۹۶